

۲۰ درصد بیماران لاغری در بیمارستان‌ها می‌میرند!

*اختصاصی از آلمان - ایراندخت صادقی‌وند



در سمینار بین‌المللی بیماری لاغری مفرط اعلام شد که بیماری یا لاغری مفرط، ۹۰ درصد سراغ زنان می‌رود در اروپا شایعتر از آمریکا است. جندی پیش در یک کنفرانس بین‌المللی که به جهت ریشه‌یابی علل بیماری لاغری مفرط (آنورزیا) در شهر بیلباتو

با شرکت ۳۵ دانشمند از کشورهای مختلف جهان برگزار شد گفته شد: بیماری آنورزیا در بیشتر زنان جوانان اروپایی مشاهده می‌شود و هنوز دلایل قطعی آن معلوم نشده است. گرچه «کخ» دانشمند آلمانی زمانی علت آن را بیماری سل و باکتری سل اعلام کرده بود. دکتر «پیریامون» استاد بیمارستان وستلی استرالیا در این کنفرانس اعلام کرد؛ با تنظیم دقیق غذا و استراحت و جلوگیری از رژیم‌های غذایی کم‌ویتامینه می‌توان تا حدودی جلوی این بیماری را گرفت. طبق تحقیقات دیگر در آمریکا هم اعلام شده است که لاغری دلیل و ریشه افکار پریشان و ناآرامی زندگی دارد.

موزه جدید شهر «پوتسدام»



آنگلا مرکل صدراعظم آلمان ضمن افتتاح موزه جدید باربرینی در شهر برلین گفت: بزرگی مردم و یک کشور به بزرگی فرهنگ و زندگی مردم آن کشور وابسته است. در ماه ژانویه که سال نو می‌شود در اروپا همه مردم سعی می‌کنند مانند گل و گیاه شادی و تازگی را در زندگی کشف کنند. سیاستمداران آلمانی هم امسال سعی کردند با نشان دادن عظمت هنر و فرهنگ بزرگی کشور خود را به رخ جهان بکشند. خانم آنگلا مرکل به همراه استیفر هاسو رئیس موزه جدید BAREBERiNi بار برینی یکی از با عظمت‌ترین موزه‌های اروپا را افتتاح کرد. در روز افتتاح چندین شخصیت هنری و سیاسی و اینترنتی از جمله بیل گیت که تابلوهایی به موزه اهدا کرده بود حضور داشتند. این موزه در یک قصر قدیمی POTSDAM شهر، پتسدام بزرگ که در قلب شهر واقع شده و به تازگی مرمت و بازسازی شده است قرار دارد. از تابلوهای نقاشی قرن ۱۳ ایتالیا گرفته تا تابلوهای هنرمندان معاصر اروپا نظیر نقاش فرانسوی مونه در موزه به نمایش گذاشته شده بود. شهر پوتسدام در حدود دو قرن است که صاحب موزه‌های غنی است ولی موزه جدید باربرینی به‌خاطر وجود هدایا و خرید تابلوهای تازه و قدیمی افتتاح شده است که از نظر موزه‌داری کارش مدرن‌ترین است. از آثار ادوارد مونس نقاش معاصر اروپایی گرفته تا نقاشی و تابلوهایی از سالوادور دالی، اسپانیایی، کلود مونه فرانسوی و لئوناردو داوینچی ایتالیایی در موزه را می‌توان نام برد.

برای نظافت خانه می‌آید باشد. با حرفه‌ایش قلبم آرام گرفت. اصلاً به اکرم خانم فکر نکرده بودم. با احتمال اینکه اکرم خانم زمان کار کردن در خانه وقتی که تنها بود روسری به سر نداشته و موهایش ریخته شده موضوع تمام شد. میلاد کسی نبود که به آن شک کنم. در طول این سالها هیچ چیز غیر معمولی از او ندیده بودم. همه چیز مثل گذشته ادامه پیدا کرد. من هم تارهای موی پیداشده را فراموش کردم. حتی آنقدر بی‌ارزش بود که وقتی دوباره اکرم خانم به خانه آمد در این باره حرفی به او نزنم.

اما مرتبه‌های دیگر تار موهای دیگری را در خانه‌ام پیدا کردم. حالا اطمینان داشتم این موها متعلق به نظافتچی سالخورده خانه‌ام نیست. موهایی با رنگ‌های مختلف طلایی، شرابی، مسی و یا سیاه، حالا شکم به یقین تبدیل شده بود. میلاد به من خیانت می‌کرد. درحالی که من هیچ چیز کم نداشتم. از نظر زیبایی جزئی زندهای زیبای بودم. اما حالا چه شده بود که میلاد به من خیانت می‌کرد. من همه وقتم را برای زندگی و فرزندش گذاشته بودم، تنها دلخوشی‌ام این بود که گاهی به دیدن مادر یا خواهرم بروم.

چند ماه به این موضوع فکر کردم که چه کنم. اگر از میلاد جدا می‌شدم تکلیف دخترم چه می‌شد؟ زندگی و وجهه اجتماعی‌ام نابود می‌شد. پدر و مادرم آنقدر خودشان مشکل داشتند که دیگر من نمی‌توانستم سربار زندگیشان شوم. باید می‌ماندم با آنکه هرگز مانند گذشته نبودم و دیگر این زندگی رضایت‌بخش نبود. اما باید نهایت استفاده را از میلاد می‌بردم. بیشتر از گذشته ریخت و پاش می‌کردم. حالا پولهای میلاد را برای مادر، خواهر و خواهرزاده‌ام خرج می‌کردم.

مادرم که از هیچ چیز خبر نداشت، دائم نصیحتم می‌کرد که مقداری از پولی را که در اختیار دارم پس‌انداز کنم. اما دیگر برایم مهم نبود. من یاد گرفته بودم که در لحظه زندگی کنم. همه ساله همه وسایل خانه را عوض می‌کردم. دوستان و فامیل که از درون زندگی‌ام خبر نداشتند، همیشه غبطه زندگی‌ام را می‌خوردند. فکر می‌کردند من چه زن خوش‌بختی هستم. اما نمی‌دانستند که من می‌خواهم کمبودها و شکست زندگی‌ام را جبران کنم.

درست در همین ایام بود که دوباره باردار شدم. دیگر هیچ علاقه‌ای به بچه‌دار شدن از میلاد نداشتم، اما این اتفاق افتاده بود. این بار حال جسمی خوبی نداشتم. چند ماه اول بارداری را فقط در رختخواب گذراندم. مادرم به خانه‌ام آمده و از من و دخترم نگهداری می‌کرد.

در پنج ماهگی وقتی متوجه شدم که بچه‌ام پسر است، نیروی تازه‌ای گرفتم. میلاد و خانواده‌اش خیلی پسر دوست داشتند. معتقد بودند با داشتن پسر نسلشان ادامه خواهد داشت و من دلگرم به اینکه یک حامی و پشتیبان پیدا کرده‌ام. حالم بهتر شده بود. پسرم که به دنیا آمد حالا بعد از مدتها خوشحال بودم. میلاد و خانواده‌اش از من رضایت داشتند و این باعث می‌شد احساس شمع کنم.

احساسی که در قلبم نسبت به میلاد داشتم در اثر گذر زمان هیچ‌وقت تغییر نکرد. من در کنارش ماندم. با علم به اینکه او همیشه از غیبتم استفاده خواهد کرد و حواسش به زندگیمان نیست و یک خیانتکار است. اما به خاطر بچه‌ها ادامه دادم.

در کنارش مانند همه زن و شوهرها زندگی کردم. میهمانی دادم و به میهمانی رفتم، برای دیگران نمونه یک خانواده شاد و خوشبخت بودیم. اما دیگر حسی به میلاد نداشتم. عشقم نسبت به او ناپود شده بود. خودم در عذاب بودم و همه حسها را در خودم سرکوب کردم تا طغیان نکنند. اجازه ندادم کسی متوجه اوضاع زندگی‌ام شود. حتی میلاد هم فهمیده بود که از کارهایش سردرآورده‌ام. سردی‌ام نسبت به خودش را می‌دانست اما او هم چیزی به زبان نمی‌آورد.

سالها در کنار هم زندگی کردیم. به خاطر بچه‌ها و برای گذران زندگی در حالی که هر به گردش و سفر رفتیم. حالا بعد از بیست و چند سال زندگی در حالی که هر دو پا به سن گذاشته‌ایم و دیگر جوان نیستیم. دو سال قبل دخترمان را به خانه بخت فرستادیم. پسر هم با دختر مورد علاقه‌اش چند ماهی است که عقد کرده است. دیگر تا عروسی‌اش چیزی نمانده. در این مدت که دیگر بچه‌ها در اطرافمان نیستند، حس می‌کنم میلاد وابسته‌تر از قبل به من شده.

حالا دیگر مادرم پیر شده بود و به خاطر بیماری‌اش یک روز در میان باید به او سر بزنم. می‌دانم که میلاد حالا بیشتر از قبل به من نیاز دارد اما تصمیم خود را گرفته‌ام. بعد از ازدواج پسر، از او جدا می‌شوم. دیگر همه چیز بینمان تمام شده و دیگر چیزی ما را به هم ربط نمی‌دهد. سالها با عذاب کشیدن در کنارش ماندم. او در تمام این سالها فکر کرد می‌تواند با در اختیار گذاشتن پول بیشتر مرا راضی نگه دارد اما هیچ‌وقت فکر نکرد که هیچ چیز نمی‌تواند زخمی را که بیوفایی‌اش در قلب و روحم ایجاد کرده، ببخشد. من در طول آن سالها سعی کردم که احساسم را سرکوب کنم تا زندگی کسی را نابود نکنم، درحالی که خودم نابود شده بودم. میلاد هم فکر می‌کرد پول می‌تواند جای هر چیزی را پر کند. اما اشتباه کرده بود. من جوانی‌ام را از دست داده‌ام اما حالا وقت این است که همه چیز را تمام کنم و میلاد چوب اشتباهش را بخورد.